



## استفاده از once به عنوان قید

از once زمانی به عنوان قید استفاده میشه که منظورمون " یک بار " باشه. برای مثال : من یکبار به استادیوم فوتبال رفته ام.

I've only gone to stadium **once**.

I've met her husband **once**. = من شوهر او را یکبار دیده ام.

گاهی از **once + a + time** استفاده میشه. به چه معنی؟ به معنی چندوقت به چند وقت. سخته منظورمو برسونم. پس یه مثال میزنم:

I meet him **once a month**. = من او را یکبار در ماه ملاقات می کنم.

We gather together **once a week**. = ما هفته ای یکبار دور هم جمع میشیم.

گاهی از **once + every + plural time** استفاده میشه. چه موقع هایی؟ وقتایی که مثلا شما کاری رو هر دو یا سه هفته یه بار انجام میدید. مثال انگلیسی:

I go to gym **once every 2 or 3 weeks**. = من دو یا سه هفته یه بار میرم باشگاه.

گاهی وقتا هم از once استفاده می کنیم برای بیان کاری که در گذشته انجام شده یا می شده ولی الان دیگه نمیشه. مثلا پدرم یه روزی تو ذوب آهن کار می کرد. در این حالت once اخر جمله نیاد. بعد از فعل میاد.

مثال:

She was **once** a school teacher but she quit.

او یه روزی معلم مدرسه بود ولی از اون کار خارج شد.

خسته شدینا. این آخریشه :)



یه اصطلاح معروفی داریم تو انگلیسی به صورت **once upon a time** می دونین معنیش چیه؟ اول داستانی فارسی که به بچه ها میگن یه جملس مشترکه بین همه. چیه؟ ... بله درسته "یه رووووز" یا " روزی از روزها". من به شخصه از طرفدارای این اصطلاح جالبم. توی قصه های به زبان انگلیسی از این اصطلاح زیاد استفاده میشه. حالا که بحث داستان شد این داستان زیبا رو بخونید با ترجمش.

“**Once upon a time**, there was a boy. He lived in a village that no longer exists, in a house that no longer exists, on the edge of a field that no longer exists, where everything was discovered, and everything was possible. A stick could be a sword, a pebble could be a diamond, a tree, a castle. Once upon a time, there was a boy who lived in a house across the field, from a girl who no longer exists. They made up a thousand games. She was queen and he was king. In the autumn light her hair shone like a crown. They collected the world in small handfuls, and when the sky grew dark, and they parted with leaves in their hair.

Once upon a time there was a boy who loved a girl, and her laughter was a question he wanted to spend his whole life answering.”

**Nicole Krauss, the History of Love**

روزی از روزها پسری در خانه ای که دیگر نیست در روستایی که دیگر وجود ندارد و در کنار زمینی که دیگر اثری از آن نیست زندگی می کرد. در جایی زندگی می کرد که همه چیز داشت و هرچیزی ممکن بود. یک تکه چوب می توانست شمشیری باشد و یک قلوه سنگ الماسی، درختی و یا قلعه ای. روزی از روزها پسری در کنار دخترکی که دیگر نیست زندگی می کرد. بازی های مختلفی را باهم انجام می داند. او شاه می شد و دخترک ملکه. دخترک در آفتاب پاییزی موهایش همچون تاجی بر سر می درخشید. آن ها دنیا را در مشت های کوچک خود داشتند. و هنگامی که آسمان تیره و تار شد با برگ هایی بر سر از هم جدا شدند.





آموزش گرامر زبان انگلیسی به زبان ساده-نوشته **علیرضا صادقیان**

[www.easygrammar.blog.ir](http://www.easygrammar.blog.ir) - 09137901691

روزی از روزها پسری بود که دخترکی را دوست می داشت. و خنده های دخترک برای پسر سوالی بود که می خواست تمام طول عمرش را برای یافتن پاسخ آن سوال سپری کند...